

اینجا برای شکستن دلها صف کشیده اند
همگان بر پشت همدیگر خنجر کشیده اند
سال ساله خشکیست

سال، خون و آتش و ستم تازیست

سال، سال شکستن تخته سیاست
سال، سال پشت کردن بر خداست

آری، فصل سردیست
قلبها گزیده از سر ماست
برفی سنگین ناجوانمردانه
چون کفن بر تن دنیاست
طبیعت بیمار و بی هوش است
فصل، فصل جهل و نادانیست
فصل، فصل فقره عشق و هم یاریست

آری اینجا برای رسیدن به نیستی

راه و بیراهه بسیار است

و باید راه رفت

و از زیر دروازه های بیهودگی گذشت
ایستادن رنج آور است ، مرگ آور است
نظام، نظام میدان است
و عابران به دور محور پستی و نیستی
دیوانهوار چرخ میزنند

لیک توقف ممنوع است
باید راه رفت، با بغض در گلو
کور کورانه به سوی گور

اینجا صفر حاکم است
و جدول زندگی باید با صفر
ضرب و جمع و حل شود
آری اینجا باید به فرمان صفر
خم و راست شد،
شعار داد، سجده کرد
نون و آب خورد
باید درهای رابطه را به روی همگان بست
چشمها را از یکدیگر پوشید
خنده ها را از لبان برجید

آری، باید راه رفت

توقف ممنوع است

باید راه رفت و

از زیر دروازه های بیهودگی گذشت
ایستادن رنج آور است ، مرگ آور است
نظام، نظام میدان است
و سایه خدا - مدیر بر میدان

باید راه رفت
توقف ممنوع است
باید راه رفت و
از زیر دروازه های بیهودگی گذشت
ایستادن رنج آور است ، مرگ آور است
نظام، نظام میدان است
و عابران به دور محور پستی و نیستی
دیوانهوار چرخ میزنند

اینجا همه چیز در تحرک است
و باید با شتاب
از کنار سنگفرش های خونی گذشت
از روزتها چشم پوشید
از روشنیها گریخت
باید، باید از صفر هم گذشت
و تند و سریع به سوی نیستی سرازیر شد
نظام، نظام بیهوده گیست، فرسوده گیست
نظام، نظام افسرده گیست، سر در گمیست

اینجا حرمت و ابروی از دست رفته را
میشود با اسکناس چروک خرده و روغنی خرید
میشود با شکر و روغن و آرد حلوا پخت
و به زور آن، تلخی ها را از دهنها برد